نگاه

مرداد فراموش ناشدنی

علیرضا محمدی

دفاع مقدس را طولانی‌ترین جنگ تاریخ معاصر می‌دانند، نبردی تحمیلی که هشت سال به طول انجامید. اما بعضی از روزهای این هشت سال جنگ، به قدر تمامی روزهای دیگر آن مهم و سرنوشت‌ساز هستند. مثل ۳۱ شهریور ۵۹، یا سوم خرداد ۶۱ یا پنجم مرداد ۶۷ و... بعضی از این روزها هم اگرچه به نام واقعه‌ای خاص نامگذاری نشده‌اند، اما هر ثانیه‌شان مهم و حیاتی به شمار می‌رود. روزهای اول مرداد ۱۳۶۷ از چنین ایامی هستند که حساسیت ویژه‌ای روی آنها وجود دارد.

تنها سه روز پس از پذیرش قطعنامه در ۲۷ تیرماه بود که عراق هجوم سراسری را به مرزهای کشورمان خصوصاً در جبهه جنوب انجام داد. به سرعت پیشروی کرد و روی جاده اهواز به خرمشهر قرار گرفت. در واقع صدام به خوبی می‌دانست اگر می‌خواهد از جنگی که هشت سال پیش آن را با رجزخوانی‌های بیشماری آغاز کرد، پیروز و سربلند بیرون بیاید، باید لقمه گلوگیری در دست داشته باشد و با استفاده از آن بتواند روی میز مذاکرات امتیازهایی را به دست بیاورد. لذا بعد از پذیرش قطعنامه دوباره به کشورمان حمله کرد تا خرمشهر یا آبادان را به تصرف درآورد.

در پی هجوم دشمن بود که پیام تاریخی منحصر به فرد حضرت امام به رزمندگان سپاهی صادر شد و از آنها خواستند متر به متر بجنگند تا «سپاه دوباره در کشور حیات پیدا کند یا برای همیشه یک سپاه ذلیل و مرده‌ای بشود.» بعد از این پیام بود که عملیات غدیر یا عملیات سرنوشت در روزهای اول مرداد ماه آغاز شد و به سرعت واحدهای زرهی دشمن را درهم کوبید. نتیجه این عملیات بیرون راندن دشمن از مرزهای جنوبی چون شلمچه و انهدام بسیاری از تانک‌ها و ادوات زرهی‌اش بود. ضرب شستی که دشمن را شیرفهم کرد اگر نتوانسته طی هشت سال ایران را به زانو درآورد، در این روزهای باقی مانده نیز نخواهد توانست حرکتی انجام دهد و طرفی ببندد.

از اینجاست که ساعت به ساعت و ثانیه به ثانیه روزهای اول مرداد ۶۷ ارزش و قیمت خاصی می‌یابد. در همین روزهاست که جبهه‌های خالی از رزمندگان با فرمان امام مملو از جمعیت مشتاقی می‌شود که پیام امام خود را به خوبی لبیک گفته و با وسایل شخصی هم که شده به مناطق عملیاتی می‌آیند. در همین روزهاست که پیشروی‌های سریع ارتش بعث عراق به شکستی خفت‌بار تبدیل می‌شود تا به آنجا که رزمندگان خود را به مناطق مرزی می‌رسانند و رخصت پیشروی به داخل خاک عراق را مسئلت می‌کنند! در همین روزهاست که فروغ به اصطلاح جاویدان منافقین با مقاومت رزمندگان اسلام، بی‌فروغ و خاموش می‌گردد. روزهای اول مردادماه، روزهای مقاومت، ایستادگی، شکوه و پیروزی است.

گفت‌وگوی «جوان» با سرهنگ «هادی عازم‌نیا» از رزمندگان حاضر در عملیات مرصاد

فداکاری صیاد شیرازی ما را از کمین دشمن نجات داد

هادی عازم‌نیا اولین نفر (نشسته) از سمت چپ

زینب محمودی عالمی

۲۷ تیرماه ۱۳۶۷ ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت اما ارتش صدام در ۳۱ تیرماه باز به مرزهای ایران تجاوز کرد و از منطقه جنوب به سمت خرمشهر و اهواز پیشروی کرد. پس از ضدحملات موفق ایران، ارتش عراق در جبهه‌های میانی و غرب کشور نیز مبادرت به عملیات نظامی کرد که جمهوری اسلامی با بسیج مجدد نیروهای مردمی و نظامی این حملات را ناموفق گذاشت. نیروهای عراقی عقب‌نشینی کرده و رژیم بعث در اول و دوم مرداد رسماً عقب‌نشینی خود را از جبهه‌های جنوب و میانی و غرب کشور اعلام کرد. این عقب‌نشینی اما پایان طولانی‌ترین جنگ متعارف کلاسیک قرن بیستم نبود و سوم مردادماه عراق و سازمان مجاهدین خلق عملیات مشترکی را با عنوان «فروغ جاویدان» که در ایران «مرصاد» نام گرفت، آغاز کردند. عملیات مرصاد با رمز یا صاحب‌الزمان(عج) برای مقابله با حرکت منافقین بود. این عملیات با فرماندهی سپاه پاسداران و با پشتیبانی هوانیروز ارتش اجرا شد. به مناسبت بیست و نهمین سالروز پیروزی عملیات مرصاد به سراغ «سرهنگ هادی عازم‌نیا» که در این عملیات با عنوان پاسدار تیپ نبی اکرم(ص) حضور یافته بود، رفتیم.

زمان عملیات مرصاد چند ساله بودید و از کدام تیپ وارد عملیات شدید؟

من سال ۶۷ بیست و هفت سال داشتم و از تیپ نبی اکرم (ص) به عنوان پاسدار در مرصاد شرکت کردم. تیپ ما یکی از واحدهای تأثیرگذار در این عملیات بود که در کنار واحدهایی چون تیپ قائم، لشکر روح‌الله و... در شکست منافقین نقش اصلی را ایفا کردند.

حرکت منافقین غافلگیرکننده بود. چه زمانی متوجه شدید ماهیت دشمنی که به سرعت در غرب کشور حرکت می‌کند چیست؟

شش روز پس از قبول قطعنامه توسط ایران و در شرایطی که نیروهای عراقی با زیر پا گذاشتن قطعنامه ۵۹۸ حمله کردند و حتی خرمشهر تا آستانه تصرف مجدد پیش رفت، سازمان منافقین عملیاتی با نام فروغ جاویدان را آغاز کرد. آنها به خیال خام خودشان دنبال سقوط جمهوری اسلامی بودند. این عملیات خیلی سبک و با بی‌فکری انجام گرفت چراکه سران منافقین خلق دنبال منافع خودشان بودند. یعنی می‌خواستند از بدنه سازمان خلاص شوند و این گونه بود که حدود ۵ هزار نفر از نیروهای‌شان در این عملیات به هلاکت رسیدند. آنها در یک عملیات غافلگیرانه در سوم مرداد ۱۳۶۷ به یگان‌های مرزی جمهوری اسلامی حمله کردند و چون با همکاری عراق مرزهای غربی کشور صدمات زیادی دیده بود، عصر آن روز سازمان منافقین خلق با تانک و توپ و خودروهای مسلح برای عملیات دوربرد و پرتحرک ابتدا وارد قصرشیرین شدند و در همان روز اول نیز اسلام‌آباد را اشغال کردند. سپس به شب برخوردند و برای اشغال شهر کرمانشاه به عمق خاک کشورمان نفوذ کردند. بعد از ظهر روز دوم، تیپ کرمانشاه (نبی اکرم) به عنوان احتیاط منطقه از سرپل ذهاب خودش را به سمت اسلام‌آبادغرب کشاند. از جناح به‌منافقین حمله کرد و یک گردان از نبی اکرم(ص) به فرماندهی حاج‌اکبر نظری (که سال جاری در دفاع از حرم اهل بیت به شهادت رسید) وارد عمل شد و تعداد زیادی از منافقین را به هلاکت رساند. چون منافقین در مقابل یگان‌های خودی خیلی ناکارآمد بودند از جناحین مورد حمله قرار گرفتند.

با تصوری که آن زمان از شرایط منطقه و جنگ داشتید، رزمندگان از ورود سریع دشمن به عمق خاک کشورمان چه برداشتی داشتند؟

حرکت‌شان تعجب‌برانگیز بود. روز سوم مرداد بعد از اینکه عراق خط را شکست، غروب آن روز گفتند اسلام‌آباد اشغال شد. غیر قابل تصور بود اسلام‌آباد غرب اشغال شود چراکه با مرز فاصله نسبتاً زیادی داشت. خبرهای متناقضی می‌رسید و طرف‌های غروب می‌گفتند منافقین در اسلام‌آباد هستند. در آن منطقه مردم زندگی می‌کردند که به محض ورود منافقین، شهر را خالی کردند و به کوه و بیابان پناه بردند یا در خانه‌ها مخفی شدند. نفاق از محور اصلی خسروی و کرند غرب و سرپل ذهاب وارد شده بود. جایی که خطوط مرزی‌اش توسط دشمن پیشتر ضربه خورده و تضعیف شده بود.

گویا منافقین در مناطق اشغالی جنایات زیادی انجام داده بودند؟

بله، وقتی وارد اسلام‌آباد غرب شدیم، من شاهد بودم در بیمارستان غیرنظامی اسلام‌آباد مردم و بیماران را وسط حیاط بیمارستان جمع کرده و آنها را به گلوله بسته‌اند. در واقع اعدام دسته‌جمعی کرده بودند. حدود ۱۵ نفر از مردم که لباس بیمارستان تنشان بود و غیرنظامی بودند به شهادت رسیده بودند. مردم عادی را در کوچه و بازار به رگبار بسته و کشته بودند. حتی دیدم دماغ برخی از افراد را بریده‌اند و به اصطلاح مثله کرده‌اند.

برای رزمندگان جنگیدن با منافقین و جنگیدن با بعثی‌های عراق چه تفاوتی داشت؟

خیانت و نفاق منافقین در جنگ محرز بود. صدام در حمایت از منافقین تجهیزات و مهمات و هلی‌کوپتر در اختیارشان گذاشت و فرماندهان و لوازم ضروری‌شان را جابه‌جا می‌کرد. منافقین و ارتش عراق برای رزمنده‌ها فرقی نداشتند وقتی با هم بودند چه تفاوتی می‌توانستند داشته باشند. هر دو متجاوز و هر دو جنایتکار بودند.

دشمنی که توانسته بود خیلی سریع به عمق پیشروی کند، دشمن قدری بود؟

به هیچ وجه اینطور نبود. آنها اصلاً تاکتیک نداشتند. برگ برنده‌شان اصل غافلگیری بود. از روز اول که منافقین برای غافلگیری آمدند، تنها در روز دوم احاطه شدند و در روز سوم نیز منهدم شدند. ۵ هزار نفر از آنها نیز به هلاکت رسیدند. منافقین سلاح و مهمات و تانک‌های پیشرفته‌ای داشتند که سرعت بالایی داشتند. بی‌سیم‌های پیشرفته‌ای هم در اختیارشان بود، اما ترکیب جنگ دیده‌ای نبودند. وقتی رودررویی داشتند همه بدنه آنها در مقابل رزمندگان جمهوری اسلامی عددی حساب نمی‌شدند. گردان ما به فرماندهی حاج‌اکبر نظری نقش بی‌نظیری در عملیات مرصاد داشت. کافی بود نیروها برای دفاع تجمع پیدا کنند که بعد از انسجام نیروها، منافقین حرفی برای گفتن نداشتند. آنها بعد از برخورد با اولین یگان‌های جمهوری اسلامی در منطقه چهارزبر کلاً ۲۴ ساعت طول کشید که مضمحل شدند. نتوانستند از تنگه عبور کنند. روز عملیات مرصاد که پنجم مرداد بود، رزمندگان از زمین و نیروی هوایی و هوانیروز از آسمان بر سرشان آتش باریدند و چند ساعت بعد همگی‌شان از بین رفتند. منافقین متکی و مستقر به جاده بودند. کلاً از جاده آن طرف‌تر نمی‌رفتند! طراحی شده بودند حمله کنند و زود به تهران برسند! تمام خودروها و تانک‌های‌شان پرتحرک بودند تا به خیال خام خودشان ۲۴ ساعته به تهران برسند!

خاطره‌ای از رزمندگان عملیات مرصاد دارید؟

به نظر من سردار شهید اکبر نظری که شهید مدافع حرم شد، نقطه عطف این عملیات بود. این یک نفر کارهایی انجام داد که باعث پیروزی این عملیات شد چراکه بارها منافقین اذعان کردند در ناحیه اسلام‌آباد غرب شکست خوردند و این عملیات به فرماندهی شهید نظری بود. شهید نظری در این عملیات مورد اصابت تیر قرار گرفت و مجروح شد. ایشان فرمانده گردانی بود که ضربات سختی به دشمن وارد کرد و آنها را معطل کرد تا سایر نیروها از راه برسند. شهدای عملیات مرصاد حق بزرگی گردن ما دارند. از رزمندگان این عملیات شهید اکبر ملکشاهی از شهدای مدافع حرم هستند که سال ۹۴ در حلب سوریه به شهادت رسیدند.

عملیات مرصاد در تاریخ دفاع مقدس چه جایگاهی دارد؟

منافقین اگر در عملیات مرصاد موفق می‌شدند برای صدام متکبر یک پیروزی بزرگ کسب می‌کردند. صدام خیلی نیاز داشت در این عملیات موفق شود. از طرفی منافقین قصد داشتند حکومت جمهوری اسلامی را ساقط کنند و در ایران حکومت مستقل تشکیل دهند. عملیات مرصاد باعث متلاشی شدن بدنه نظامی سازمان منافقین شد طوری که تا مدت زیادی قادر به هیچ نوع عملیات نظامی نبودند. مرصاد درس عبرتی به سران منافقین داد که در سال‌های ۶۰ و ۶۱ حدود ۱۷ هزار نفر از مردم بی‌گناه ایران اسلامی را ترور کرده بودند. آنها تمام قد در خدمت دشمن متجاوز کشورمان بودند و شکر خدا در این عملیات به سزای خیانت‌های‌شان رسیدند.

سخن پایانی؟

در اثنای این عملیات از طریق هوا به منطقه‌ای گندم‌زار منتقل شدیم. نمی‌دانستیم به کدام سمت برویم و جهت‌ها کدام سمت هستند. رها شده بودیم. فقط پخش شدیم. هواپیمای عراقی نیروهای خودی را بمباران کرد. در این حین یک هلی‌کوپتر فرماندهی آمد کنار ما و نشست. شهید امیر صیاد شیرازی بود. ایشان با اینکه فرمانده بود و هواپیمای فرماندهی در تیررس دشمن بود، خطر را پذیرفت و برای ما ۶۰ نفر ارزش قائل شد و ما را از آن مهلکه نجات داد. به ما گفت کدام سمت برویم تا در کمین دشمن نیفتیم. فداکاری صیاد شیرازی همیشه در خاطر من زنده است. ایشان می‌توانستند نیایند اما آمدند و ما را نجات دادند. در عملیات مرصاد شهید صیاد شیرازی شخصاً فرماندهی هوانیروز را بر عهده گرفتند. این شهید بزرگوار نقش ارزنده‌ای را ایفا کرد و با رشادت رزمندگان و فرماندهی عالی ایشان عملیات مرصاد پایان جنگ را با پیروزی رقم زد.

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید محمدزمان ملکی

راهش درست بود که به شهادت ختم شد

فریده موسوی

مادر اگر ۸۰ سالش باشد، باز هم مادر است. اگر ۳۵ سال از شهادت فرزندش گذشته باشد، باز هم یادآوری خاطراتش اشک را بر چهره‌های او جاری خواهد کرد. مادر، مادر است با همه مهربانی‌ها، محبت‌ها، عطوفت‌ها و دل‌نگرانی‌ها. وقتی برای دانستن از یک شهید با مادرش گفت‌وگو می‌کنی، باید حواست باشد این فرشته‌های زمینی از عزیزترین داشته‌های خود صحبت می‌کنند. از فرزندی که برای ذره ذره قد کشیدنش خون دل‌ها خوردند و حالا به یکباره فروریختن جسم زمینی فرزندشان را به نظاره نشسته‌اند. گفت‌وگوی ما با نرگس احمدی مادر ۸۰ ساله شهید محمدزمان ملکی را پیش رو دارید.

لباس‌های اتو کرده

لباس‌هایش را خودم اتو زدم. مرتب کردم و منتظر ماندم تا محمدم لباس رزمش را به تن کند. بهار بود و همه جا بوی شکوفه‌ها را می‌داد. اما گلِ من، پسری بود به نام محمد که خوشبوتر از هر شکوفه‌ای در مقابل آینه ایستاده و لباس‌های اتوکرده‌اش را به تن می‌کرد... مادر شهید ملکی با چنین جملاتی از آخرین وداع با فرزندش سخن می‌گوید. روز سوم فروردین ۱۳۶۱ که محمدزمان ملکی برای رفتن به جبهه آماده می‌شد. محمد متولد ۲۵ اسفند ۱۳۴۴ بود. روز میلادش را به خوبی یاد دارم، زمستان بود. یک روز سرد که خانه‌ام به نوای گریه‌هایش عجین شد. آمده بود تا زندگی من و همسرم را منور کند. محمد سومین فرزند ما بود. یک بچه خوب و دوست‌داشتنی که هرچند درسش خوب بود، اما ادامه تحصیل نداد و در گچ‌کاری مشغول شد. این پسر به جای آنکه به فکر کسب درآمد باشد، به فکر شرکت در فعالیت‌های انقلابی و تظاهرات بود.

عمو شهید شد

شهید محمدزمان ملکی از جوانان انقلابی جنوب شهری بود که از ۱۳ سالگی فعالیت‌های انقلابی را آغاز کرد. یک کارگر گچ‌کار که شبانه‌روز برای پیروزی انقلاب تلاش می‌کرد و در تظاهرات و راهپیمایی شرکت می‌کرد. مادر شهید می‌گوید: «همسر مرحومم از آن اخلاق‌ها نداشت که به محمد بگوید اگر کار می‌کنی پس حقوقت کو؟ اما من از محمد پرسیدم چرا تو که این همه کار می‌کنی پولی دست و بالت نداری؟ محمد هم همیشه جواب‌های سربالا به ما می‌داد تا نفهمیم که جای کار کردن توی تظاهرات شرکت می‌کند.» در آغاز جنگ تحمیلی، شهید محمدزمان ملکی تنها ۱۵ سال داشت اما تصمیم جدی گرفته بود تا در جنگ شرکت کند. مادر می‌گوید: «بعد از شروع جنگ همسرم و برادر شوهرم و برادر بزرگ‌تر محمد به جبهه رفتند. همسرم آن زمان بیمار بود، ولی بارها در جبهه حاضر شد و همان جا هم پادرد گرفت و تا آخر عمرش از ناحیه پا در رنج بود. اوایل سال ۶۱ برادر شوهرم یعنی عموی محمد به شهادت رسید».

بعد از شهادت عمو صبر محمد تمام می‌شود و با جدیت از مادر می‌خواهد که اجازه رفتن به جبهه را به او بدهد: «عمویش که شهید شد، گفت هر طور شده من هم باید بروم. گفتم پسرم تو هنوز نوجوانی، ۱۷ سال بیشتر نداری. عمویت هم که تازه شهید شده، برادر و پدرت هم که جبهه می‌روند، تو دیگر نرو. اشک در چشمانش حلقه زد و گفت: مادر جان خانم فاطمه زهرا(س) را می‌شناسی؟ گفتم: خب بله. گفت: اگر نگذاری من بروم نزد خانم زهرا(س) از تو شکایت می‌کنم. دیگر چیزی نگفتم و رضایت دادم که برود».

مادر حلالم کن

مادر لباس‌های محمدش را اتو می‌زند. ظرف آب را روی سینی می‌گذارد و دم در می‌ایستد تا دردانه‌اش را رهسپار میدان نبرد کند. تاریخ روی تقویم، سوم فروردین ۱۳۶۱ را نشان می‌دهد. محمد از در خارج می‌شود و رو به مادر می‌گوید: «مادر جان من را حلال کن.» مادر گریه می‌کند و در حالی که آب پشت سر پسرش می‌ریزد می‌گوید: «حلالت کردم پسرم.»

محمدزمان ملکی می‌رود و کمتر از دو ماه بعد در جریان عملیات الی بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر به تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۱ به شهادت می‌رسد... «پسرم از ناحیه سر و صورت زخم برداشته بود. شهادتش با چهلم عمویش مصادف شد. محمدم را در قطعه ۲۶ بهشت زهرا دفن کردیم. پسرم در وصیتنامه‌اش نوشته بود: مادرجان افتخار می‌کنم که پدر و مادری مثل شما دارم که مرا خوب تربیت کردید. در راه درستی قدم برداشتم که به شهادت رسیدم. پشتیبان ولایت فقیه باشید و خواهرانم حجاب‌تان را حفظ کنید...»

قاب ماندگار

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۱۴۴

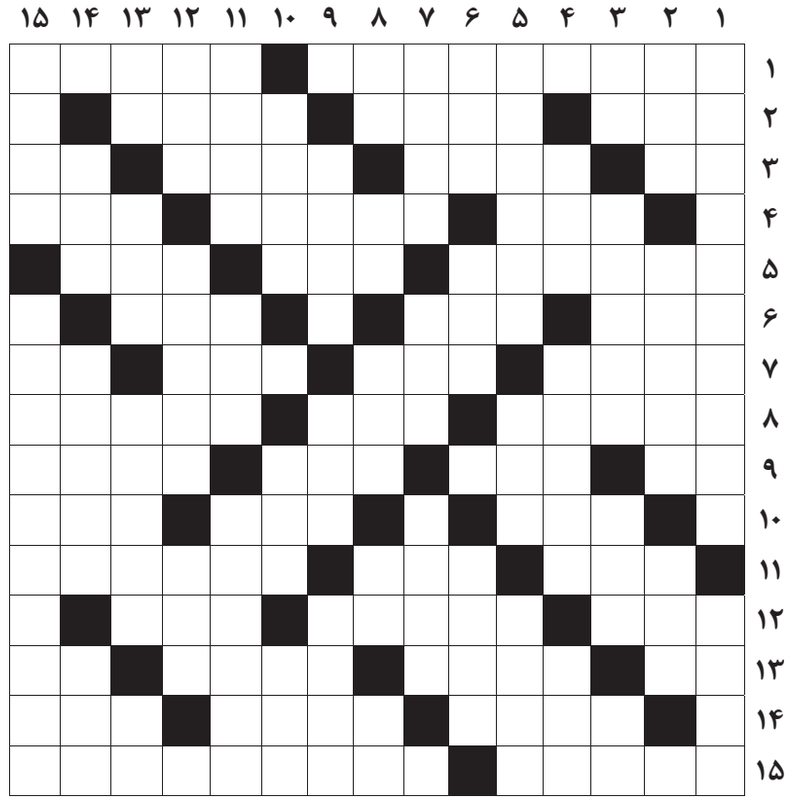

از راست به چپ

■ ۱ـ بازیگر سریال شوق پرواز- صاحب روستا ■ ۲ـ سپیده دم- سنگ مرمر- جایز اسلامی ■ ۳ـ نگاه خیره- رئیس و سرور- نام محلی در دوزخ- بیماری ■ ۴ـ حقیقت هر چیز- محل صاف و مسطح- نیرنگ ■ ۵ـ آزردگی خاطر از کسی- ربودن وجدا کردن – صف و رسته ■ ۶ـ سیلاب- آغاز و نخست- قطعه‌ای فلزی که چیزی روی آن نویسند ■ ۷ـ از پوشیدنی‌های زنانه- خسیس و زمخت- نیکو و پسندیده- حرف همراهی ■ ۸ـ نماز گزاردن- هرآنچه درآن چیزی ریزند- مهریه عروس ■ ۹ـ لخت و برهنه- ظرف بزرگ حمام- سوره انسان- از علوم جدید ■ ۱۰ـ نابرده رنج میسر نمی‌شود- محل قربانی حاجیان- وسیله ماهیگیری ■ ۱۱ـ قرن- الـ... ثم الدار- اتفاق ناگوار ■ ۱۲ـ نوعی لباس بلند مردانه- کنایه ازچای داغ- لای جامه ■ ۱۳ـ گل محمدی- مسلط شونده- نامی پسرانه- نشانه مفعول ■ ۱۴ـ الماس خالص‌ترین آن است- قابله- چین خوردگی پارچه ■ ۱۵ـ حاصل و سرانجام- گیاه املت!

از بالا به پایین

■ ۱ـ بیدار ماندن شبانه جهت دعا و رازونیاز- واحد پول ایران در دوران قاجار ■ ۲ـ سرسرا- شایستگی- رنگ چمن ■ ۳ـ مادر- لباس کهنه- سایل- چه کسی ■ ۴ـ بخشش- مانند و الگو- شکاف ■ ۵ـ محل زنان درباری- حیران و مبهوت- عجز و زاری ■ ۶ـ بخشنده- حیوانی شبیه پلنگ- عرقش نشانه سخت کوشی است ■ ۷ـ حافظه- واژه و کلمه- بدکار و گناهکار ■ ۸ـ رطوبت- فلز سرخ- شکننده- رخ- زلف و گیسو ■ ۹ـ اسکلت پیش‌ساخته ساختمان که به شکل خرپا است- دریافتن مطلبی- شیشه ■ ۱۰ـ رعایتش برای بانوان واجب است- مکار و زرنگ- خواهر پدر ■ ۱۱ـ شجاع- مرد خوش شانس کارتونی- درهم پیچیدن ■ ۱۲ـ به هوش باش- نوار افتتاح- محافظ گل ■ ۱۳ـ کم عقل- ستودن- وسیله ذخیره برق- مهم‌ترین جشنواره فیلم ■ ۱۴ـ دکان کوچک- ناتوان و درمانده- سنگریزه ■ ۱۵ـ وسیله باز کردن پیچ- علمی که به مطالعه موجودات زنده می‌پردازد

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

				۳			۵	
	۵						۸	۳
			۶	۷				
					۴			۵
۶		۲						
		۷	۹				۴	۸
۲							۹	
				۸	۷	۴		
	۷	۶					۲	

جدول کلمات متقاطع
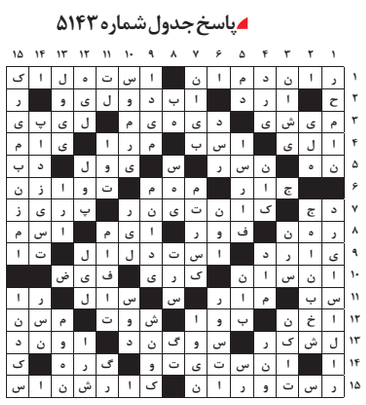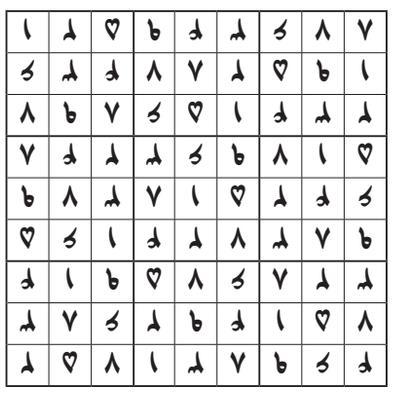
پاسخ جدول شماره ۵۱۴۳